

**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020230**

مقرر: امیر حقیقی

**موضوع**: شرط پرداخت زکات دین /زکات دین /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

# کلام سید یزدی در عروه در مورد شرط زکات دین

مرحوم سید در فرضی که مستقرض بر مقرض شرط کند که زکات مال را پرداخت کند، بیان کردند که این شرط به دو صورت تصویر می‌شود.[[1]](#footnote-1) یک صورت آنکه شرط به گونه‌ای باشد که خطاب زکات را از ابتدا متوجّه مقرض کند که از آن با نام شرط نتیجه یاد کردیم. این صورت را ایشان صحیح ندانستند. صورت دوم آنکه شرط به گونه‌ای باشد که خطاب زکات متوجه مستقرض باشد ولی بر مقرض واجب باشد که از طرف او زکات را پرداخت نماید. یعنی «تادیه زکات از طرف مستقرض» به ذمه مقرض بیاید. این صورت دوم همان شرط فعل است.

## شرط فعل

مرحوم سید این نحوه شرط را بدون اشکال دانست. البته نتیجه صورت دوم آن است که تا زمانی که مقرض زکات را تادیه نکرده، زکات بر عهده مستقرض است و پس از تادیه، زکات از مستقرض ساقط می‌گردد.

به نظر ما لازم نیست مقرض از طرف مستقرض پرداخت نماید. بلکه به صرف پرداخت زکات توسط او، ذمه مستقرض بری می‌گردد. بنابر این می‌تواند بر او شرط کند که زکات مال را پرداخت نماید. بدون اینکه بحث نیابت از مستقرض مطرح شود. در هر صورت شرط زکات، به نحو شرط فعل صحیح است؛ حال چه بیان مرحوم سید باشد و چه بیانی که ما مطرح نمودیم. اما شرط زکات به صورت شرط نتیجه، محل تامل است و نیاز به بررسی دارد.

## شرط نتیجه

صورت دیگر که سید یزدی متذکر آن شده است، شرط نتیجه است.

### کلام آیت الله خویی در شرط نتیجه

برخی این شرط را معتبر ندانسته‌اند از آن جهت که این شرط مخالف کتاب و سنّت است. آیت الله خویی این شرط را غیر نافذ می‌داند، نه آنکه مخالف کتاب و سنّت باشد؛ بلکه از آن جهت که این شرط مقدور نیست. ایشان در موسوعه آورده است:

«توضیحه: أنّ اعتبار عدم مخالفة الكتاب و السنّة إنّما ورد في ذيل دليل نفوذ الشرط في روايات عديدة، التي منها موثّقة إسحاق بن عمّار: «المؤمنون أو المسلمون عند شروطهم، إلّا شرطاً خالف الكتاب و السنّة» فدلّ الصدر على أنّ المؤمن عند شرطه و ملاصقٌ به أي يجب الوفاء به فمورده ما إذا كان الفعل في حدّ نفسه لولا الشرط ممّا يمكن أن يصدر عن المشروط عليه وأن يفعله وأن لا يفعله، فيحكم بوجوب صدوره منه مع الشرط إلّا إذا تعلّق بفعل حرام أو ترك واجبٍ ممّا خالف الكتاب والسنّة»[[2]](#footnote-2)

ایشان بیان کرده‌اند که از موثّقه اسحاق بن عمار که حضرت فرمود: «المؤمنون أو المسلمون عند شروطهم، إلّا شرطاً خالف الكتاب و السنّة»، استفاده می‌شود که مومن نزد شرط و ملاصق به شرط است و واحب است به شرط وفا کند. بنابر این، مورد روایت جایی است که اگر شرط نباشد، مورد شرط قابل صدور از مشروط علیه باشد. یعنی مشروط علیه هم بتواند آن را انجام دهد و هم بتواند انجام ندهد. در این صورت به سبب شرط می‌توان به ذمه او گذاشت. ولی ما نحن فیه به این صورت نیست. چرا که هدف آن است که خطاب به مقرض تعلّق بگیرد و به مقترض تعلّق نگیرد. و چنین امری فعل شارع است و ارتباطی به مکلّف ندارد و مکلّف برایش ممکن نیست چنین کاری انجام دهد لذا اشتراط آن ممکن نیست. المومنون مربوط به شروط اختیاری است ولی این مساله تحت اختیار مکلّف نیست. فعل شارع، نسبت به دیگران غیر اختیاری است. ایشان در ادامه آورده است:

«فعدم نفوذ مثل هذا الشرط ليس لأجل المخالفة للكتاب أو السنّة لخروجه عن المقسم أعني الفعل الاختياري بل لأجل أنّه شرطٌ لأمرٍ غير مقدور، فهو مثل ما لو شرط في ضمن العقد أن لا يرث من أبيه أو أن يرثه الأجنبي، و نحو ذلك ممّا يوجب قلب الحكم في مقام التشريع، فإنّ الإرث أو عدمه كوجوب الزكاة على المقترض فيما نحن فيه حكمٌ شرعي خارج عن تحت الاختيار، فلأجله لا يشمله دليل نفوذ الشرط»[[3]](#footnote-3)

به عبارت دیگر؛ محصّل کلام آیت الله خویی آن است که شرط بر دو قسم است. شرط فعل و شرط نتیجه. آنچه نافذ است، شرط فعل است و شرط نتیجه نافذ نیست.

### بررسی کلام آیت الله خویی

چند نکته در رابطه با کلام آیت الله خویی شایان تذکّر است.

#### نکته اول: دلات روایت اسحاق بن عمار

آنچه ایشان به عنوان روایت اسحاق بن عمار نقل کردند، صحیح نیست. بلکه روایت به این صورت تعبیر شده است:

«عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع كَانَ يَقُولُ مَنْ شَرَطَ لِامْرَأَتِهِ شَرْطاً فَلْيَفِ لَهَا بِهِ فَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِلَّا شَرْطاً حَرَّمَ حَلَالًا أَوْ أَحَلَّ حَرَاماً»[[4]](#footnote-4)

تعبیری که ایشان بیان کردند، در روایت اسحاق نیامده، بلکه در روایات دیگری ذکر شده است. مثلا در روایت عبد الله بن سنان وارد شده است:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطاً مُخَالِفاً لِكِتَابِ اللَّهِ فَلَا يَجُوزُ لَهُ وَ لَا يَجُوزُ عَلَى الَّذِي اشْتُرِطَ عَلَيْهِ وَ الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ فِيمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»[[5]](#footnote-5)

در روایت دیگری از عبد الله بن سنان نقل شده است:

«رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِلَّا كُلَّ شَرْطٍ خَالَفَ- كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَا يَجُوزُ»[[6]](#footnote-6).

#### نکته دوم: بررسی سند روایت اسحاق بن عمار

آیت الله خویی در مورد روایت اسحاق بن عمّار به موثّقه تعبیر کرده است؛ از آن جهت که اسحاق بن عمّار، فطحی ثقه است. اسحاق بن عمار به نظر ما امامی ثقه است ولی در این روایت، غیاث بن کلّوب وجود دارد که عامی است لذا از این جهت، روایت اسحاق، موثّقه به شمار می‌رود.

#### اسحاق بن عمار ساباطی در تاریخ رجال

در کتب رجالی دو عنوان به نام اسحاق بن عمار وجود دارد. اسحاق بن عمار الصیرفی الکوفی و اسحاق بن عمار الساباطی. در برخی کتب رجالی عنوان «اسحاق بن عمّار» بدون وصف ذکر شده است. صیرفی را مرحوم نجاشی در رجال ذکر کرده و توثیق نموده است و در مورد مذهب او به صراحت مطلبی بیان نکرده است؛ هر چند ظاهر کلام ایشان آن است که او امامی است:

«إسحاق بن عمار بن حيان مولى بني تغلب أبو يعقوب الصيرفي‏: شيخ من أصحابنا، ثقة، و إخوته يونس و يوسف و قيس و إسماعيل، و هو في بيت كبير من الشيعة»[[7]](#footnote-7).

اسحاق بن عمار ساباطی را شیخ در فهرست ذکر کرده است و او را فطحی شمرده و کتاب او را معتمد دانسته است، که به تبع معتمد بودن کتاب، وثاقت راوی استفاده شده است.[[8]](#footnote-8) ایشان فرموده است:

«إسحاق بن عمار الساباطي: له أصل. و كان فطحيا، إلّا أنّه ثقة، و أصله معتمد عليه»[[9]](#footnote-9)

شیخ در رجال، فقط عنوان «اسحاق بن عمار» را بدون وصف ذکر کرده و ثقة بودن را ذکر نموده است:

«إسحاق بن عمار: ثقة، له كتاب»[[10]](#footnote-10)

##### کلام علامه حلی در مورد اسحاق بن عمار

مرحوم علامه حلّی در خلاصه بیان کرده است که کلام شیخ و نجاشی در وثاقت اسحاق بن عمار مشترک است. در رابطه با مذهب او، صریح کلام شیخ آن است که فطحی است و ظاهر کلام نجاشی آن است که امامی است. به قرینه صریح کلام شیخ، از ظهور کلام نجاشی رفع ید می‌نماییم. بنابر این اسحاق بن عمّار، فطحی ثقه است. در نتیجه روایات او موثّقه شمرده می‌گردد. اعتبار موثّقات نزد علامه حلّی، محلّ اختلاف است. از ظاهر کلام علامه استفاده می‌شود که ایشان موثّقات را معتبر نمی‌داند مگر آنکه قرینه‌ای بر اعتبار آن اقامه شود. به طور کلی در رابطه با اعتبار موثّقات نزد علامه و همچنین سایر اهل رجال، اختلافاتی مطرح است.

##### کلام شیخ بهایی در مورد اسحاق بن عمار

بعد از علامه تا زمان شیخ بهایی تقریبا تمامی علما نظر ایشان را پذیرفته‌اند. شیخ بهایی، اسحاق بن عمّار ساباطی که در فهرست شیخ ذکر شده با اسحاق بن عمّار صیرفی که در رجالی نجاشی آمده را، متفاوت دانسته است. اسحاق بن عمّار صیرفی در رجال نجاشی ذکر شده است که امامی و ثقه است. اسحاق بن عمار ساباطی، در رجال شیخ ذکر شده که فطحی ثقه است. لذا نیاز به بحث تمییز مشترکات است. اگر در جایی تمییز داده نشد، نتیجه تابع اخسّ مقدّمات است و حکم به موثّقه بودن روایت می‌شود. بعد از زمان شیخ بهایی تا زمان علامه بحر العلوم اکثر علما، نظر ایشان را می‌پذیرند.

##### کلام علامه بحر العلوم در مورد اسحاق بن عمار

علامه بحر العلوم بیان کرده است که یک اسحاق بن عمار بیشتروجود ندارد. و آن هم ساباطی نیست و فطحی هم نیست بلکه صیرفی و امامی است. ایشان بیان کرده است که شیخ گمان برده که او ساباطی است و به تبع به فطحی بودن او حکم کرده است. شیخ گمان برده که اسحاق بن عمار، فرزند عمّار ساباطی است؛ در نتیجه لقب ساباطی را برای او ذکر کرده و در نتیجه او را فطحی دانسته است؛ در حالی که اینگونه نیست.

علامه بحر العلوم فرموده است که اسحاق از آن رو که نام پدرش عمار است، شیخ گمان کرده که او فرزند عمار ساباطی است. در نتیجه لقب ساباطی را برای او ذکر نموده و به تبع او را فطحی دانسته است. در حالی که امر این‌گونه نیست. اسحاق بن عمار نه ساباطی است و نه فطحی است و نه فرزند عمار ساباطی است. بلکه صیرفی است و ثقه و امامی است.

علامه بحر العلوم قرائنی بر این اشتباه ذکر می‌کند. در هیچ یک از منابع روایی، اسحاق بن عمار با وصف ساباطی ذکر نشده است. حتّی خود شیخ در کتاب فهرست که پس از رجال نوشته شده است، لقب ساباطی را برای او ذکر نکرده است. بلکه این لقب فقط در فهرست شیخ ذکر شده و در رجال نجاشی هم که پس از فهرست شیخ به نگارش در آمده است، اثری از این وصف وجود ندارد.

نجاشی در خصوص باب الف، نظارت به فهرست شیخ دارد[[11]](#footnote-11) و اسحاق بن عمار هم از همین باب الف است؛ لذا کلام نجاشی در ذیل اسحاق بن عمار، ناظر به شیخ است و در مقام ردّ شیخ، مذهب اسحاق بن عمّار را امامی دانسته است. ولی ایشان با احترام و ادب در ردّ شیخ، کلام را با تعریض بیان کرده و تصریح به اشتباه شیخ ننموده است. در نتیجه کلام شیخ توسّط علامه به جهت صراحت، بر کلام نجاشی مقدّم دانسته شده است.

##### بحثی در مورد عمار ساباطی و تاریخ فرقه فطحیّه

پس از وفات امام صادق (ع)، فرزند او عبدالله افطح ادعای امامت می‌کند. عده‌ زیادی نیز امامت او را می‌پذیرند. عبد الله پس از مدّت کوتاهی از دنیا می‌رود، در نتیجه عمده افرادی که به او پیوسته بودند، همگی -به جز تعداد معدودی مثل عبد الله بن بکیر و عمار ساباطی و اصحاب عمار ساباطی- از مذهب او جدا می‌شوند. در کافی آمده است: «فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةَ عَمَّارٍ وَ أَصْحَابَهُ»[[12]](#footnote-12)

اصل این روایت که در کافی ذکر شده، روایت مفصّلی است. مضمونش آن است که برخی از اصحاب امام صادق (ع) بیان می‌کنند که ما بعد از آنکه حضرت از دنیا رفت، حیران بودیم که امام کیست؟ شنیده بودیم که عبدالله افطح ادعای امامت نموده است. به نزد او رفتیم و از او پرسیدیم که زکات ۲۰۰ درهم چقدر است؟ گفت ۵ درهم. سپس پرسیدیم که زکات ۱۰۰ درهم چقدر است؟ گفت ۲ و نیم درهم. گفتیم حتی مرجئه هم قائل به این مطلب نیستند. لذا با نا امیدی از نزد او خارج شدیم....... تا آخر روایت.

به طور کلّی عبدالله افطح شخصی بود که بهره‌ای از دانش نداشت. از این رو علما به زودی از او جدا شدند و به تبع علما، دیگران نیز از او روی برگرداندند و یار و یاوری به جز عده‌ای معدود، نداشت. از این رو است که امام صادق (ع) به امام کاظم (ع) وصیّت نموده است که با او مخالفت و مقابله نکن. چرا که مردم خود به زودی می‌فهمیدند که او بهره‌ای از هیچ دانشی ندارد و خود از او کناره می‌گیرند. عبد الله افطح پس از امام صادق (ع) عمر چندانی نکرد. در برخی از نقلها یک ماه و در برخی نقلها ۷۰ روز پس از وفات حضرت، از دنیا رفت. قضیه فطحیه از جهت اجتماعی جریان مهمی به شمار نمی‌رود.

##### کلام استاد در مورد اسحاق بن عمار

ما نیز قرینه‌ای بر کلام علامه بحر العلوم افزودیم. شیخ در تهذیب و استبصار در سه مورد، عمار ساباطی را به اشتباه اسحاق بن عمّار تعبیر کرده است. یک مورد از این سه مورد، روایتی است که شیخ در تهذیب، نام راوی را اسحاق بن عمار ذکر نموده ولی همین روایت در استبصار با نام عمار ساباطی وارد شده است و قرائن نشان می‌دهد که کلام استبصار صحیح است. این نشان می‌دهد در ذهن ایشان این دو نام خلط شده و یک ارتباط معنوی بین این دو نام در ذهن ایشان وجود داشته است.

###### تداعی ذهنی، منشا برخی اشتباهات رجالی؛ ذکر چند مثال

تلازم خارجی در برخی موارد باعث تداعی ذهنی می‌شود و این تداعی ذهنی، منشا برخی از اشتباهات می‌گردد. مثلا ابوالعبّاس و ابی جفعر منصور دو خلیفه اول بنی العباس هستند و هر دو در حیره ساکن بوده و برادر بوده‌اند. لذا در برخی نقل‌ها بین این دو نفر خلط شده است. برخی از روایاتی که در مورد حیره وارد شده، در برخی نقلها عن ابی العباس ذکر شده و در برخی نقلها همان روایت با همان رواة، عن ابی جعفر بیان گردیده است. تداعی ذهنی، منشا تبدیل نام یکی به دیگری می‌شود.

تداعی ذهنی گاهی ناشی از ارتباط آن دو مسمّی در خارج است و گاهی ممکن است امور دیگری باعث این خلط شود. به عنوان مثال گاهی شباهت اسمی منشا خلط می‌گردد. مثل حمّاد بن عثمان و حمّاد بن عیسی که هر دو در طبقه دوم اصحاب اجماع و هر دو از اصحاب الصادق (ع) هستند. در نتیجه در برخی موارد بین این دو خلط رخ داده است. البته خلط موجود در عمار ساباطی، با این خلط در عثمان متفاوت است. در عثمان، صرف تشابه اسمی منشا خلط گردیده ولی در اسحاق بن عمار، صرف تشابه اسمی نیست بلکه در ذهن شیخ، اسحاق بن عمار به اشتباه فرزند عمار تلقّی شده است. البته ممکن است این اشتباه در منبعی بوده که شیخ از آن منبع، حدیث را نقل نموده است.

تبدیل اسحاق بن عمار به اسحاق بن عمار ساباطی از جهت آن است که اسحاق بن عمّار شباهت به عمّار ساباطی دارد. از این قبیل موارد در روایات ما زیاد وجود دارد. مثلا در برخی موارد، امام باقر با امام صادق خلط شده و به جای اباجعفر، ابا عبدالله ذکر شده است؛ از آن جهت که این دو امام، از ائمه‌ای هستند که روایات زیادی از آنان نقل شده و میراث فقهی شیعه بیشتر از این دو امام بوده و پدر و فرزند هم هستند و این شباهت‌ها باعث خلط این دو امام به یکدیگر شده است.

شیخ در رجال، اسحاق را بدون وصف ذکر کرده است و این نشان می‌دهد که یک راوی با این نام بیشتر وجود ندارد.

##### ترتیب کتب شیخ

ترتیب کتب شیخ به این صورت است که شیخ، نهایه را پس از تهذیب نوشته و استبصار را هم پس از نهایه تالیف نموده است. فهرست شیخ هم جزء کتب اوایل شیخ به شمار می‌آید. ذهنیّت شیخ در فهرست با ذهنیّت او در تهذیب و استبصار تا حدودی به هم نزدیک است. شیخ کتاب رجال را هم پس از فهرست تالیف نموده است. شیخ زودتر از نجاشی شروع به نوشتن کتاب رجال کرده است. ممکن است ختم کتاب نجاشی زودتر باشد و فعلا معلوم نیست ولی شروع آن، زودتر از نجاشی بوده است. از این رو است که باب «الف» از رجال نجاشی ناظر به شیخ است بلکه نیمی از باب الف از رجال شیخ اخذ شده است؛ به طوری که محور اصلی مباحث، رجال شیخ است. خود رجال شیخ هم پس از فهرست تالیف شده و یکی از منابع مهمّ رجال شیخ، کتاب فهرست است. به خصوص در باب آخر فیمن لم یرو عن احد منهم که حدود ۵۱۰ عنوان در این باب ذکر شده است که حدود ۱۱۰ عنوانش از فهرست اخذ شده است.

بعد از علامه بحر العلوم، برخی از علما به کلام ایشان توجه نکرده‌اند. ظاهرا آیت الله خویی کلام بحر العلوم را مشاهده نکرده و یا ملتفت نبوده لذا در کلمات ایشان هم نسبت به این راوی خلط رخ داده است.

# شرط مخالف کتاب

بحث شرط مخالف کتاب، بحث مفصّلی است که ما به تفصیل از آن بحث نمی‌کنیم. آیت الله خویی در کتاب الاجاره به میزان مختصر از آن بحث نموده‌اند.[[13]](#footnote-13) ما هم به همان میزان از بحث اکتفا می‌کنیم. جناب آیت الله والد نیز در کتاب الاجاره به تفصیل بحث نموده‌اند.[[14]](#footnote-14) البته در کتاب المضاربه نیز آیت الله والد این بحث را مطرح نموده‌اند.[[15]](#footnote-15)

# بحثی تاریخی در تتمه کلام، شمشیر نفس زکیه در دست حُمید بن قحطبه

اینکه شمشیر پیامبر، در دست امام است، از مسلّمات شیعه است. از مواریث نبوّت که نشانه امامت بوده است، در اختیار داشتن شمشیر پیامبر است. محمد بن عبدالله بن حسن نفس زکیّه هم مدّعی نبوت بوده و ادعا داشته است که شمشیر پیامبر دست او است. لذا در جنگی که انجام داد، کسی به او نزدیک نمی‌شد و شجاعت جنگ با او را از این جهت نداشت.

حُمید به قَحطَبه که رئیس لشکر بوده و به مبارزه با نفس زکیه می‌رود، خود به مبارزه با او می‌رود و او را به قتل می‌رساند و شمشیر را از او می‌گیرد. این حُمید ملقّب به طوسی است. قبر امام رضا (ع) نیز در قصر حمید بن قحطبه است. هارون الرشید وقتی از دنیا می‌رود در قصر حمید مدفون می‌گردد. مراد از بقعه هارونیه، همین مکان است؛ نه آنچه امروزه در کوفه به عنوان بقعه هارونیه معروف است. امام رضا (ع) نیز در همین بقعه مدفون می‌گردد. حاصل آنکه این شمشیر داستان مفصّلی دارد که در تاریخ طبری ذکر شده است. در بصائر الدرجات هم روایتی از امام رضا (ع) در این موضوع ذکر شده است:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: أَتَانِي إِسْحَاقُ فَعَظَّمَ عَلَيَّ بِالْحَقِّ وَ الْحُرْمَةِ السَّيْفَ الَّذِي أَخَذَهُ هُوَ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ لَا وَ كَيْفَ يَكُونُ هُوَ وَ قَدْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِينَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَيْنَمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمُلْكُ»[[16]](#footnote-16).

مراد از سیف در این روایت، همان شیمشیری است که حُمید بن قحطبه در جنگی که با نفس زکیه داشت از او گرفت. نهایتا این شمشیر به مامون می‌رسد. امام رضا (ع) به مامون می‌فرماید این شمشیر از پیامبر نیست و شمشیر ایشان در نزد ما موجود است.

در کتاب «الامامه و التبصره» روایتی ذکر شده که به عبدالله افطح هم گفتند که امام باید سلاح پیامبر را داشته باشد. تو چه داری؟ او گفت نیزه دارم. به او گفتند پیامبر نیزه نداشت و در هیچ جنگی برای پیامبر نیزه‌ای دیده نشد:

«وَ عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: قُلْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: أَنْتَ إِمَامٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقُلْتُ: إِنَّ الشِّيعَةَ تَرْوِي: أَنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَكُونُ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَمَا عِنْدَكَ مِنْهُ؟ فَقَالَ: عِنْدِي رُمْحُهُ. وَ لَمْ يُعْرَفْ لِرَسُولِ اللَّهِ رُمْح‏»[[17]](#footnote-17)

بیان گردید که عبدالله افطح بهره‌ای از دانش نداشت. از این رو علما به زودی از او جدا شدند و به تبع علما، دیگران نیز از او روی برگرداندند. و به جز عده معدود، یاوری برای او باقی نماند.

1. [العروة الوثقی (المحشی)، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج4، ص19.](http://lib.eshia.ir/10027/4/19/%D8%AE%D8%B7%D8%A7%D8%A8) [↑](#footnote-ref-1)
2. [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج23، ص9۹.](http://lib.eshia.ir/71334/23/99/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج23، ص98.](http://lib.eshia.ir/71334/23/98/%D9%85%D8%AE%D8%A7%D9%84%D9%81%D8%A9) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص169.](http://lib.eshia.ir/11005/5/169/%D8%B4%D8%B1%D8%B7%D8%A7) [↑](#footnote-ref-4)
5. نفس المصدر. [↑](#footnote-ref-5)
6. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج3، ص202.](http://lib.eshia.ir/11021/3/202/%D8%B4%D8%B1%D9%88%D8%B7%D9%87%D9%85) [↑](#footnote-ref-6)
7. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص71.](http://lib.eshia.ir/14028/1/71/%DA%A9%D8%A8%DB%8C%D8%B1) [↑](#footnote-ref-7)
8. در برخی مباحث ما بیان نموده‌ایم که بین معتمد بودن کتاب و وثاقت راوی، ملازمه عرفیه وجود دارد. [↑](#footnote-ref-8)
9. [الفهرست، الشیخ الطوسی، محمد بن الحسن، ج1، ص39.](http://lib.eshia.ir/12558/1/39/%D8%B9%D9%85%D8%A7%D8%B1) [↑](#footnote-ref-9)
10. [رجال الطوسی، شیخ طوسی، ج1، ص331.](http://lib.eshia.ir/14027/1/331/%D8%B9%D9%85%D8%A7%D8%B1) [↑](#footnote-ref-10)
11. برخی گمان کرده‌اند که رجال نجاشی به طور کلی ناظر به رجال شیخ است. این دیدگاه صحیحی نیست بلکه فقط در باب الف این نظارت وجود دارد نه در سایر ابواب. [↑](#footnote-ref-11)
12. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص352.](http://lib.eshia.ir/11005/1/352/%D8%B9%D9%85%D8%A7%D8%B1) [↑](#footnote-ref-12)
13. موسوعة الامام الخوئی، ج۳۰، ص۲۲۳. [↑](#footnote-ref-13)
14. کتاب الاجاره، ج۴، ص۲۱۰-۲۵۴. [↑](#footnote-ref-14)
15. کتاب المضاربه، ص۱۳۵-۱۴۵. [↑](#footnote-ref-15)
16. [بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ج1، ص185.](http://lib.eshia.ir/86650/1/185/%D9%81%D9%8E%D8%B9%D9%8E%D8%B8%D9%91%D9%8E%D9%85%D9%8E%20) [↑](#footnote-ref-16)
17. الامامة و التبصرة، ص۷۳. [↑](#footnote-ref-17)